



مفهوم رازداری در آثار متقدمان ادبیات عرفانی (با استناد به آیات و احادیث)

مهدی شریعتی*

نسرین زارع**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۰

چکیده

«راز» و معادل آن «سرّ» از عمده مسائلی است که در ادبیات عرفانی بدان پرداخته شده است. در «مثنوی معنوی»، «نی» «راز»ی است که مولوی بدون مقدمه بدان می‌پردازد. اگرچه کلمه «راز» به صورت مجزا در هیچ کدام از مقامات هفت‌گانه طریقت یا هیچ کدام از حالات ده‌گانه ذکر نشده است، آنچه از فحوای کلام عارفان برمی‌آید، نماینده آن است که «رازدانی» و «رازداری» از شرایط مهم سیر و سلوک به حساب می‌آید. سنایی به عنوان پیشگام و پیشوای عطار و مولانا به «راز»، «رازدانی» و «رازداری» اشاراتی دارد که نشان می‌دهد که به قول مولانا، این «حکیم پردهای» چگونه دریافت‌های شهودی خویش را در قالب شعر سامان داده و ابیات عرفانی را غنا بخشیده است.

کلید واژه‌ها: راز، سرّ، رازدانی، رازداری، عالم غیب، قرآن، نهج‌البلاغه، سنایی.

*. دانش آموخته دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف آباد، نجف آباد، ایران.

** دانش آموخته ارشد دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

nasrin.zare@ymail.com

۱. مقدمه

رازى ز ازل در دل عشاق نهانست زان راز خبر يافت كسى را كه عيانست
و را ز پس پرده اغيار دوم نيست زان مثل ندارد كه شهنشاھ جهانست
(سنایی، [بی تا]: ۸۴)

امام علی علیه السلام، در سخنی به کمیل می فرمایند:

«هان که در این جایگه دانش بسیاری است [با دست به سینه‌ی خویش اشاره کردند] که اگر حاملان شایسته‌اش را می‌یافتم، به ایشان می‌آموختم. آموزندگان تیزبین را می‌یابم و بر آنان ایمن نی‌ام که ابزار دین را در کار دنیا می‌کنند و با نعمت‌ها و حجت‌های حق بر بندگان و اولیای خدا فضل می‌فروشند یا کسی را می‌یابم که منقاد حاملان حق است و وی را در انکاف آن بصیرتی نیست. اولین شبهت‌اش جام شک در جان می‌ریزد [و آن می‌کند که از دایره‌ی دین بگریزد و با جماعت به ریب اندر بیامیزد] که نه آنان را شایستگی دانش بود و نه این را. کسی را می‌یابم که آزمند لذت است و منقاد شهوت یا آن‌کاو تنها به‌گرد کردن مال و ذخیرت آن می‌پردازد [و دل به اسباب فانی دنیا، خوش می‌سازد]. این دو کس، راعیان دین نیستند که چارپای رها شده در علفزارها بیشتر بدیشان ماند و دانش نیز با مرگ حاملان‌اش پای در دیار عدم کشاند» (نهج البلاغه: کلمات قصار، ش ۱۴۷).

آنچه از این کلام مستفاد می‌شود آن است که شایستگان اسرار کسانی هستند که ابتدا توانسته باشند صفت‌های رذیله‌ی خویش همچون حرص و طمع و حسادت و خودبینی و تکبر و امثالهم را مغلوب سازند. بسامد کلمه «راز» و مترادف‌های آن همچون «سر» و «رمز» در شعر سنایی بیانگر اعتقاد وی به جهان اسرار و در نتیجه جهان یا عالم «غیب» است. اعتقادی که بنا به نص صریح قرآن از ملزومات حتمی ایمان به حساب می‌آید. بجز خود کلمه «سر» یا «راز»، افزونی ترکیبات این لغت همچون «سرای راز»، «عالم راز»، «پرده راز»، «خانه راز»، «خزانه راز»، «گنج‌خانه راز» و «قبله راز» خود به خود مبین این مدعاست.

با آنکه غالب اشعار سنایی در حوزه اشعار تعلیمی جای می‌گیرد، وی هیچ تعریف مشخصی از «راز» ارائه نمی‌دهد و تنها به بیان حکایات یا مواردی مرتبط با آن می‌پردازد. چنان که گویی مخاطبان وی منظور او را از «راز» به خوبی درک می‌کنند. مخاطبان سنایی، گویی از نظر وی چنانند که خود مراحل از عرفان را گذرانده و اینک برای تکمیل آن به اشعار شاعر غزنه روی آورده‌اند. با وجود این، طبق گفته دکتر زرین کوب «لحن او مثل نوای یک معلم است؛ حالت کسی را دارد که شنونده را شاگرد خویش می‌داند. با او گفت و شنید نمی‌کند، او را راهنمایی می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

آنچه از حکایات عرفانی برمی‌آید و سنایی نیز در حکایت «شه سکندر» (سنایی، ۱۳۸۷: ۴۸۴) به صراحت به آن پرداخته است، بیان این حقیقت است که هرکه اسراری را بداند، روز و شب در اضطراب افشای آن، آرامش خویش از کف می‌دهد و تا آن را فاش نکند به آرامش نمی‌رسد. گو اینکه «راز» عشق علی‌رغم کوشش برای حفظ آن، عاقبت فاش می‌شود.

۲. بحث

برای پی بردن به نظرگاه سنایی درباره «راز»، ابتدا «راز» را به صورت «رازهای عوام»، «رازهای عارفان یا خواص»، و «رازهای خاص‌الخاص» یا «سرّ السرّ» تقسیم می‌کنیم. اما قبل از آن به تعریف «راز» از نظر لغوی می‌پردازیم.

۲.۱. تعریف «راز» از نظر لغوی

«راز» در تمام لغت‌نامه‌هایی که در این تحقیق به عنوان مرجع از آنها استفاده شده، به طور یکسان معنی شده است و مضمون آن عبارت از اطلاعاتی است که باید آن را در دل نهان داشت؛ خواه تنها یک نفر مجبور به حفظ آن باشد و خواه دو یا چند نفر؛ به هر حال، اشاعه آن در بین همه ممنوع است و افشای آن مجازات در پی دارد. در این قسمت به عنوان نمونه به تعریف «راز» در دو لغت‌نامه فارسی‌زبان اشاره می‌شود.

در «فرهنگ دهخدا»، ذیل کلمه «راز» چنین آمده است:

«نهنانی، سرّ، رمز، آنچه در دل نهفته باشد؛ چیزی که باید پنهان داشت یا به اشخاص مخصوص گفت» (لغت‌نامه دهخدا، ذیل کلمه راز).
 «فرهنگ معین» نیز تعریف «راز» را این‌گونه ارائه داده است:
 «مطلب پوشیده، امر پنهان، سرّ» (معین، ۱۳۸۰: ج ۲، ۱۶۱۹).

۲.۲. پیشینه «راز» در متون عرفانی پیش از سنایی

بررسی اندیشه سنایی، که موضوع مورد بحث ما نیز به آن مربوط است، بدون بررسی کتاب‌هایی که می‌توانستند جلوی روی سنایی قرار بگیرند، چندان دقیق نخواهد بود؛ به همین خاطر، در این قسمت سعی شده است به پیشینه «راز» در متون عرفانی قبل از سنایی پرداخته شود تا با توجه به این آبخوره‌های مهم بتوان با درایت بیشتری اندیشه‌های سنایی را خاصه در موضوع «راز» مورد بررسی قرار داد.

سراج در کتاب «اللمع» کمتر از قول خویش درباره «راز» اظهار نظر کرده است و بیشتر به گفته‌های دیگران پرداخته است. با وجود این، مأخذ گفته‌های خود را نیز جز در موارد معدود فاش نکرده است و تنها به جمله «برخی گفته‌اند» یا «یکی گفته» یا «گفته شده» اکتفا کرده است. اگر بپذیریم که به جمع‌آوری مطالبی درباره «راز» پرداخته که خود نیز بدان معتقد بوده است، می‌توان نقل قول‌های وی را جزو نظرگاه او به حساب آورد.

در کتاب «اللمع» ذیل کلمه «سرّ» چنین آمده است:

«برخی گفته‌اند سرّ چیزی است که نفس از آن آگاه نگردد. راز هر چیزی است که خداوند آن را پوشیده است ولی خود به آن اشراف دارد. یکی دیگر گفته: سرّ دو گونه است: سرّی برای خدا و آن سرّی است که خدا بی‌واسطه آن را داناست و سرّی برای مردم که خداوند آن را می‌داند اما با واسطه می‌نماید. گفته شده سرّی هست که از خود سرّ و برای آن است. این سرّ خود خداست که جز با خدا آشکار نمی‌گردد و آنچه را که مردمان آشکار کنند دیگر راز نیست» (سراج، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

ابوالقاسم قشیری در «رساله قشیریه»، قبل از آنکه به نظر دیگران بپردازد، نظر خود را با عبارت تردیدآمیز «و احتمال بود» بیان داشته است. بنا به گفته وی، «سر» احتمالاً چیزی غیر محسوس و نامرئی (لطیف) است که در قالب بدن وجود دارد و با حواس پنجگانه قابل درک نیست (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۴-۱۳۵). وی نیز همچون صاحب «اللمع» پیش از آنکه نظر خود را به صراحت درباره «سر» بیان کند، به اقوال دیگران اشاره کرده است. بجز سراج و قشیری، نظرگاه‌های ابوطالب مکی، کلابادی، مستملی بخاری، هجویری، خواجه عبدالله انصاری و اقوال سایر عرفای پیش از سنایی نیز بررسی شده است. در کتاب «قوت القلوب» مکی هیچ تعریف مشخصی از «راز» یا «سر» ارائه نشده است. از آن جایی که کلابادی، در کتاب «تعرف»، هیچ تعریفی از «سر» ارائه نداده است، مستملی بخاری نیز تنها به آوردن مثال درباره آن اکتفا کرده است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ج ۱، ۱۱۵). اکثر عرفا بیشتر درباره «سر» گفته‌اند تا آنکه از خود «سر» بخواهند تعریف مشخصی ارائه دهند. تنها خواجه عبدالله انصاری، در «رساله صدمیدان»، میدان هشتاد و سوم را میدان «سر» نامیده است (انصاری، ۱۳۷۱: ۳۲۱). هجویری نیز با اینکه در سرتاسر کتابش از اسرار عرفا و صوفیه گفته، اما تنها تعریفی که از «سر» ارائه داده است «نهفتن حال دوستی» است (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۶۱). تمامی این اقوال، ما را به سمت و سوی این باور سوق می‌دهد که تعریف حقیقی «سر» همان نیست که در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها ذکر شده است و مقوله «سر» پیش از آنکه قابل آموختن باشد، قابل دریافت است؛ همچون عشق که تا کسی آن را تجربه نکند، از کیفیت آن چیزی نخواهد دانست و چون به تجربه از کیفیت آن آگاهی یابد، هرگز نمی‌تواند آن را چنان که هست برای دیگران بازگو کند و اینکه آنگونه که از ظواهر امر برمی‌آید، بیشتر به کلمه عشق پرداخته شده با مفهوم «سر»، شاید به خاطر آن باشد که اولاً عشق، خود، زیر مجموعه «سر» به حساب می‌آید. چنان که ترکیب «راز عشق» کاملاً معمول و مصطلح است و ثانیاً صورت زمینی «راز» (راز عوام) آنقدر حاملان خود را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد که صورت زمینی عشق یا همان عشق مجازی. اگرچه هر دو شاید تمرینی باشند برای دریافت صورت‌های الهی آنها.

همه این تعاریف ارائه شده، «راز» را به صورت کلی به مخاطب خویش می‌شناسانند و فهم دقیق‌تر آن مستلزم غور در آثاری است که با ذکر حکایات و تمثیل‌های گوناگون سعی کرده‌اند تعریفی از «راز» ارائه دهند. چراکه اسرار را نمی‌توان به دیگران آموخت و هرکسی تنها با توجه به شایستگی خویش می‌تواند گوش‌های از آنها را بیاموزد. مجهولات وقتی گشوده می‌شوند، نوعی آرامش زمینی به جوینده خود می‌دهند؛ در حالی که هر که را اسرار بیاموزند، وی را در اضطراب دانستن و فاش نکردن نگه می‌دارند تا مولوی وار، بی‌اعتنا به آنچه نزد مردمان ادب و نزاکت شمرده می‌شود، در کوی و برزن به رقص درآید و شاید بدین طریق اضطراب حاصل از دانستن و زبان در کام کشیدن خود را فرو بنشاند. تا اگر سعی در گشودن «راز» نیز داشته باشد، جز شطح و طامات بر زبان نراند. هرچند که اصرار بر افشای «راز» نیز اگرچه همگان را مجال شنیدن نمی‌دهد، لیکن گشاینده اسرار را حلاج‌وار به دار مجازات می‌آویزد.

خواجه آنکه که راز مطلق گفت رسن اندر گلو اناالحق گفت

(سنایی، ۱۳۸۷: ۳۵۱، ب ۱۹)

در هر حال، ما را راهی در پیش نیست جز آنکه بپذیریم در سخنانی که امثال سنایی بیان می‌دارند، «راز»ها و مفاهیمی نهفته است که با تحصیل و جست‌وجوی بسیار در کتاب‌هایی که با عنوان شرح این سخنان نوشته شده‌اند، نمی‌توان مفهوم آنها را دریافت. تنها راهی که باقی می‌ماند در پیش گرفتن شیوه رومیان است تا آیینۀ ممتاز از زنگار ایشان، اسرار چینیان را بنمایاند و اگر این سخن را درباره کتاب‌هایی هم‌چون «حديقة الحقیقة» سنایی یا «مثنوی معنوی» مولوی و یا «دیوان حافظ» بپذیریم، خواهیم پذیرفت که تنها راه پی‌بردن به معانی و مفاهیم قرآن، که خود منشأ تمامی این کتاب‌های عرفانی است، که بدان‌ها اشارت رفت، تنها در گرو آموختن صرف و نحو و علم و کلام و شأن نزول آیات و امثالهم نیست؛ بلکه خود مستلزم تزکیه و تهذیبی است که آیینۀ دل را از تمامی تعلقات این جهانی مبرا سازد که حضرت عیسی را حتی اگر سوزنی از این جهان نیز به همراه باشد، در آسمان چهارم نگاه می‌دارند:

سوزنی را پای‌بند راه عیسی ساختند حبّ دنیا پای‌بند است ار همه یک سوزنست

(سنایی، [بی‌تا]: ۸۵)

و حضرت محمد را، که درود خدا بر وی و خاندانش باد، تا به جایی می‌رسانند که حتی
جبرئیل را نیز تا آنجا قوّت پرواز نباشد:

شده از صخره تا سوی رفر قاب قوسین لطف کرده بکف

(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۹۵، ب۱۵)

تبیین کلمه «راز» و مفاهیم مرتبط با آن، بدون توجه به عالم «غیب»، کاری ناقص و
ابتر خواهد بود. چراکه جهان «غیب»، جهان «راز» هاست. جهانی نامحسوس که اندیشه
ما از درک چگونگی آن عاجز است و تنها آنچه تصور آن را برای ما ممکن می‌سازد، ایمان
به سخنانی است که به صورت آیات وحی درباره آن بیان شده است و همین رازآلود و
نامحسوس بودن آن است که ایمان آوردن به خداوند نیز با آن سنجیده می‌شود؛ تا آنجا که
در قرآن، ایمان به عالم «غیب» قبل از برپای داشتن نماز آورده شده است. آنچه از قول
خواجه عبدالله انصاری در تفسیر کلمه «غیب» بیان شده ارتباط این واژه را با عالم «راز» به
خوبی بیان می‌سازد (میبدی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۴۵). چراکه از قول خواجه عبدالله، ایمان به عالم
«غیب» یعنی همان ایمان به خداوند، ملائکه، آیات وحی، پیامبری، روز قیامت، بهشت و
دوزخ، لقای پروردگار، زندگی پس از مرگ و برانگیخته شدن در روز رستاخیز که همه آنها
ماهیتی پوشیده و رازآلود دارند؛ و بنا به همین گفته، هرچه در آن سوی دیوار است، «غیب»
نامیده می‌شود که این تعریف با تعریفی که پیش از این از «راز» ارائه شد، یعنی همان «امر
پوشیده و پنهان»، کاملاً تطابق دارد. به همین خاطر، پرداختن به عنوانی به نام «غیب» در
این مبحث ضروری می‌نماید.

۳.۲. «غیب»

بنا بر آنچه از آیات قرآن برمی‌آید، علم «غیب» علمی است که تنها به خداوند تعلق دارد
و این چیزی جز معنای لغوی آن است که می‌توان با توجه به ریشه آن استنباط کرد. سخن

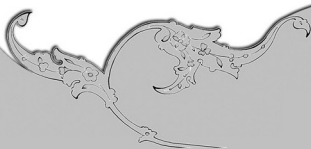
مولا علی علیه السلام، نیز در جواب کسی که از ایشان می‌پرسد که «به شما علم غیب عطا شده ای امیر مؤمنان؟» (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۸) و جواب ایشان که «علم غیب نیست ای برادر کلبی، علمی است که از پیامبر آموخته‌ام. دانش غیب، دانش روز واپسین است. دانشی است که خدای منزّه‌اش بیان می‌دارد که: «خداوند است که دانش روز واپسین نزد اوست» (همان: خطبه ۱۲۸)، دلیل قاطعی بر این باور است. بنابراین کیفیت علم «غیب» به هیچ عنوان برای ما آشکار نیست و این خود اهمیت ایمان به علم «غیب» را می‌رساند. چراکه باور آنچه مشاهده آن با چشم سر ممکن است، هیچ فضیلتی برای کسی محسوب نمی‌شود. اما ایمان آوردن به اسرارای همچون علم «غیب»، دانش و فراستی را می‌طلبد تا ابتدا بنده را منظور نظر خداوند، آنگاه که می‌گوید: «یهدی من یشاء» گرداند و سپس او را به جایی برساند که در زمره «الذین یؤمنون بالغیب» قرار گیرد. گذشته از این، معنی لغوی، علم «غیب» همان معنی «راز» را در ذهن متبادر می‌سازد. با این تفاوت که «راز» صورت عامیانه و زمینی نیز میتواند داشته باشد؛ ولی علم «غیب» تماماً آسمانی و غیر زمینی است.

۲.۳.۱. عالم غیب از منظر سنایی

به عقیده سنایی، برای رسیدن به عالم «راز» باید از راهی دیگر رفت. راهی که از درون انسان آغاز می‌شود و باید علمی دیگر را طلبید؛ علمی که انسان را به عالم «راز» می‌رساند. این علم حقیقی در نزد انسان نازک‌اندیش و دقیق، علمی است که وی را در مسیر حق پیش ببرد (سنایی، ۱۳۸۷: ۱۱۲، ب ۱۵-۱۶).

کسی می‌تواند قدم در این وادی نهد که از موهبت عقل و دین برخوردار باشد و گفتار و کردارش برخاسته از اخلاص باشد (همان: ۱۱۲، ب ۱۷).

از نظر سنایی رسیدن به عالم «غیب» خود مستلزم طی مراحلی است که سالک باید در مسیر عرفانی خویش ببیند. تمامی این مراحل عبارتند از: رها کردن مقام و منزلت دنیایی، مشغول شدن به ستایش خداوند، نفس خویش را از همه پالودگی‌ها منقح ساختن، تقویت کردن عقل و خرد، مَهر خاموشی بر لب زدن و اسرار را پنهان داشتن و در نهایت قدرت



شناخت حق را یافتن را به ترتیب ذکر می‌کند. پس از طی تمامی این مراحل است که سالک استعداد نیاز یا همان فقر نسبت به خدای تعالی را می‌یابد (همان: ۱۱۳، ب ۲-۷). سنایی خود را از آشنایان عالم «راز» می‌داند. وی که خود شناخت کافی نسبت به این عالم دارد و «راز»های رسیدن به آن را دریافته است، خودش نیز راه رسیدن به آن را به سالک می‌آموزد. اگر وی قدم در این وادی نگذاشته بود و مراحل آن را طی نکرده بود، هرگز از سالک نمی‌خواست که برای رسیدن به این عالم اگر از کلیم و خلیل سؤال نکند، از وی بپرسد که او صریح و بی‌ابهام خواهد گفت (همان: ۱۱۲، ب ۱۸-۱۹).

۴.۲. «راز عوام»

«راز»ی است که این جهانی است و در حد ادراک عامّه، که بی‌بهره از دانش آن جهانی‌اند. با اینکه این «راز»، مورد نظر ما نیست، اما این «راز» ظاهری محسوس، راه‌گشای «راز» دیگری است که پنهان و نامحسوس است. در این قسمت برای روشن‌تر شدن مطلب به حکایتی اشاره می‌شود که در آن به نحوی به مجهولات یا همان «رازهای عوام» و اهمیت حفظ آنها اشاره شده است. با توجه به مطالب مذکور، «راز»ی که سنایی از آن سخن به میان آورده است، «سر» حکمت و «راز» عشق الهی است و آنچه عوام «راز» می‌دانند، تنها مجهولاتی است که چون افشا شود، دیگر «راز» نیست؛ اما «راز» عشق از امور مادی برتر است و تعلق به جهان غیب دارد و «راز» خواص است. در حکایت «شه سکندر» (سنایی، ۱۳۸۷: ۳۶۷)، سنایی طی این خیر یا گزارش، دو موضوع بسیار ساده را بیان کرده است: اول اینکه علت افشای «راز»، خاصّه با غمّازان، بلاهت و نادانی است. خواجه عبدالله انصاری افشای «راز» را دیوانگی دانسته است (انصاری، ۱۳۶۵: ۹) و دوم آنکه هر که «راز» خویش با دیگران آشکار سازد، کیفر ببیند و این کیفر حتی امکان دارد مرگ افشاگر «راز» باشد. در نهایت آنکه هر که از سر جهالت دست به کاری زند که نباید، جان خویشتن به بیهوده تباه سازد.

همچنین، هر که ظرفیت نگاه داشتن «راز» را نداشته باشد، آنگاه که ناگزیر از حفظ آن

بود، رنج و سختی به او روی آورد و چون بخواهد با فاش کردن آن از رنج رهایی یابد، کیفری عظیم‌تر او را در بر گیرد. از این حکایت، چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود که «راز» مربوط به هر کس باشد و دلیل گشودن آن هر چه باشد، مختوم به کیفر خواهد بود. به همین خاطر است که سنایی سعی می‌کند به مخاطب خود بفهماند که باید ذهن مردم را از اینکه بخواهند با تیزی بی‌نی به اسرار دیگران پی ببرند، منحرف ساخت و کلیددان خانه «راز» را طوری تعبیه کرد که کسی نتواند آن را بگشاید.

به پسر شیخ گورکانی گفت که تو را بهر کارهای نهفت
اندرین کوچه خانهای باید گر کلیدان به چپ بود شاید
(حدیقه سنایی، ۱۳۸۷: ۱۱۵، ب ۱۴-۱۵)

۵.۲. «رازهای عارفان یا خواص»

منظور از «راز خواص»، «راز»ی است که عرفا بر آن وقوف دارند و در اشعار و گفته‌های خود نیز بدان اشاره می‌کنند. «راز»ی که متعلق به این عالم نیست و از آن عالم «غیب» است و پی بردن به آن نیز جز به کسب معرفت حاصل نمی‌آید.

تمام عرفایی که در متون عرفانی، از احوالات و نقل قول‌هایشان آگاه می‌شویم، در این قسمت جای می‌گیرند؛ چراکه همگی آنها از اسراری آگاهند که فهم عوام را بدان‌ها راه نیست. ز بهر این چنین راهی، دو عیار از سر پاکی یکی زیشان اناالحق گفت و دیگر گفت سبحانی (سنایی، [بی تا]: ۶۷۸)

۶.۲. «راز خاص‌الخاص» یا «سرّ السرّ»

اما «راز خاص‌الخاص» یا «سرّ السرّ»، تنها متعلق به خداوند است و غیر را بر آن اطلاعی نیست. از قول خواجه عبدالله در کتاب «کشف‌الاسرار» آمده است:

«تو را که داند؟ که تو را تو دانی. تو را نداند کس. تو را تو دانی بس.»

(میبدی، ۱۳۴۴: ج ۱، ۳۰)

در مجموعه آیاتی از قرآن که در آنها به نحوی به مفهوم «راز» اشاره شده است، آیاتی

وجود دارد که در آنها «راز»هایی را مخصوص خداوند دانسته‌اند و حتی پیامبران نیز از آنها بی‌اطلاعند؛ و اصرار آنها نیز در گشودن آن «راز»ها جوابی جز «لن ترانی» در پی نداشته است. صاحب «رساله قشیری» از این گونه «راز»ها با عنوان «سرّ سرّ» یاد کرده است که نگارنده این سطور نیز عنوان این بخش از مقاله خویش را از وی وام گرفته است (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۳۴-۱۳۵). سنایی نیز در برخی از ابیات خود به این نوع اسرار اشاره کرده و با آوردن آنها عقیده خویش را نیز در باب آنها بیان کرده است.

یارب این در علم تست و کس نداند سرّ این فضل کن بر عاشقان و راز هم در پرده دار
(سنایی، [بی تا]: ۲۲۸)

۷.۲. کتمان «سرّ» از منظر سنایی

از منظر سنایی، پرده‌پوشی و کتمان «سرّ» اولین شرط رازداری محسوب می‌شود. وی معتقد است که اگر انسان همچون زمین، «راز» خود را درون سینه‌هایش نهفته دارد، آسمان‌وار، از مزایای آن، بهره‌مند خواهد شد:

راز اگر چون زمین نگهداری آسمان‌وار بهره برداری

(همان: ۳۸۳، ب ۹)

در قصه مربوط به شهادت امیرالمومنین علیه السلام، نیز آنچه دلیل واقعی جنایت هولناک ابن ملجم شمرده می‌شود، عدم نگاهداشت «راز» عشق اوست که در نهایت منجر به تباهی ابن ملجم می‌شود (همان: ۲۵۷-۲۵۸، ب ۱۸ به بعد).

در واقع آنچه سبب شد عارفی هم‌چون حلاج نیز به قول جنید سر چوب پاره سرخ سازد، عیان کردن پرّ و فرّ حقیقی خویش بود؛ چنان که شبلی نیز در این باره می‌گوید:

«من و حلاج یک چیزیم؛ اما مرا به دیوانگی نسبت کردند، خلاص یافتیم.

حسین را عقل او هلاک کرد»

و خواجه عبدالله نیز بنا به قول خویش عیان حلاج را، که خود نیز بدان پایبند است، نهان می‌دارد تا از تیر خشم معاندان در امان باشد:

«آنچه منصور حلاج گفت، من هم گفتم. او آشکارا گفت من نهفتم»
(انصاری، ۱۳۶۵: ۷۲).

با وجود این بهترین شاهد مثال بر ادعای نگارنده ابیات خود سنایی است که در آنها آشکارا به سبب قتل حلاج اشاره می‌کند:

پس زبانی که راز مطلق گفت بود حلاج کو اناالحق گفت
راز خود چون زروی داد به پشت راز جلاد گشت و او را کشت
(سنایی، ۱۳۸۷: ۱۱۳-۱۱۴، ب ۱۳-۱۴)

۸.۲. محرمان اسرار از دیدگاه سنایی

اگرچه سنایی، همچون عرفای قبل از خویش، مخاطبان خود را به رازداری فرا می‌خواند، اما تحت شرایط خاصی افشای «راز» را نه در نزد همگان، بلکه در نزد افرادی خاص، جایز میداند. بنا به نظر وی زمان گشودن «راز» نیز اهمیت فراوانی دارد؛ همچنان که گل در فصل بهار، «راز» پنهان خویش را آشکار می‌سازد؛ «راز»ی که در زمستان آن را به هیئت دانه در زمین پنهان داشته بود. سنایی اعتقاد دارد که در هنگام رأی‌زنی، که گشودن برخی از «راز»ها اجتناب‌ناپذیر می‌نماید، شایستگانند که در جایگاه اربابان رأی قرار می‌گیرند و این شایستگان یا «بهان»، همان دوستان در مفهوم حقیقی خویش هستند که «راز» دوستان را حتی به قیمت از کف دادن جان خویش نگه می‌دارند؛ چراکه «راز» دوستان در نزد ایشان چون جان است که همانند جان آن را در دل خویش پنهان کرده‌اند. به اعتقاد سنایی، خردمندان به هنگام اندوه و بیماری، «راز» خویش را از دوستان و طبیبان پنهان نمی‌دارند؛ چراکه طبیبان، علّت‌ها را مرتفع می‌سازند و دوستان غم‌گساراند. با این حال، تنها آن قسمتی از «راز» از دیدگاه سنایی قابل بیان است که آدمی برای زدودن غم‌ها و بیماری‌ها لاجرم مجبور به افشای آنها باشد؛ چراکه رازداری از نشانه‌های خردمندی است. همچنین، به اعتقاد وی قوی‌همتان، بیشتر شایستگانند تا ضعیفان؛ چراکه افشای «راز» از ضعف آدمی سرچشمه می‌گیرد.

سنایی در «حدیقة الحقیقه» تنها یک قسمت را با عنوان «اندر نگاه داشتن راز و مشورت کردن» (سنایی، ۱۳۸۷: ۴۸۲) انتخاب کرده است. در حالی که به صورت پراکنده، ابیات



بسیاری، چه در «دیوان» و چه در «حدیقه» به رازداری اختصاص داده است. تعریفی که سنایی از شایستگان رازدانی بیان می‌دارد، پیش از آنکه کارگشا باشد، مخاطب خویش را به سمت و سوی یک دور باطل فلسفی سوق می‌دهد. یعنی کسی شایستهٔ رازدانی است که دوست باشد و کسی دوست است که لیاقت و شایستگی رازدانی را داشته باشد. ولیکن این دور فلسفی مربوط به ظاهر سخنان سنایی است و از مفهوم واقعی سخنان وی چنین حکمی صادر نمی‌شود؛ تا آنجا که رازگشایی برای دوستان را نیز با احتیاط و محافظه‌کاری بسیار بیان می‌کند و در این باره از این دلیل مدد می‌جوید که با طبییان نیز باید جمله علت‌ها را بیان کرد و «راز»ها را پنهان داشت. چراکه به هر صورت «راز»ی که بر دل آید و فاش شود، چون دود خانه است که همگان را باخبر می‌سازد. دو کلمهٔ دوست و طیب هم در معنی مجازی و هم در معنی حقیقی خود در متون ادب فارسی به کرات ذکر شده است. چراکه دوست، غمگسار است و طیب دردها را زایل می‌سازد. به همین خاطر گاه اتفاق می‌افتد که آدمی ناچار از بیان «راز» خویش در پیش این دو طایفه است. با این سخن حدود و مرزهای بیان «راز» مشخص می‌شود و این مرزها این‌گونه است: اولاً وقتی ناچار به افشای «راز» خویش هستیم که ناچار باشیم غم یا دردی را مرتفع سازیم؛ ثانیاً در این مورد نیز باید جوانب احتیاط را رعایت کرد و سخنی بیش از آنچه در زدودن غم‌ها و دردها مؤثر است، بر زبان نیاورد.

۹.۲. رازدانان از منظر سنایی

سنایی نیز همچون دیگر عارفان، اولین رازدان را خداوند متعال می‌داند.

عارفا، فخر به من کن که خداوند جهانم ملک عالمم و عالم اسرار نهانم
(سنایی، [بی تا]: ۳۸۵)

بعد از خداوند، حضرت محمد را، که درود خدا بر وی و خاندانش باد، به عنوان رازدان

معرفی می‌کند.

هر چه او گفت راز مطلق دان وانچه او کرد کرده حق دان
(سنایی، ۱۳۸۷: ۲۰۴، ب ۱۲)

بعد از پیامبر ﷺ، نیز حضرت علی علیه السلام را به عنوان رازدان در نظر می‌گیرد:

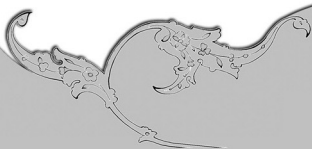
رازدار خدای پیغمبر رازدار پیمبرش حیدر
(همان: ۲۴۹، ب ۱۲)

۲. ۱۰. نامحرمان راز

هرجا که موضوع پرداختن به محرمان اسرار در میان باشد، ذکر گروه نامحرمان اسرار نیز ضروری می‌نماید. سنایی نیز جای این گروه را در مجموعه اشعار خویش خالی نگذاشته و آنها را در برخی از ابیات معرفی کرده است (رک: همان: ۱۷۶، ۴۰۲، ۴۴۱، ۴۸۰، ۳۸۳، ۳۸۶، ۱۶۹).

نتیجه

سنایی پیش از آنکه به تعریف «راز» پرداخته باشد، درباره «راز» سخن گفته است؛ آن نیز در ضمن حکایات یا سایر اشعار تعلیمی خویش در حوزه ادبیات عرفانی. کوشش برای پی بردن به مفهوم «راز»، پای نهادن در دیار حیرانیهاست. دیاری که هرچه جست‌وجوگر بیشتر در اعماق آن گام نهد، کمتر می‌یابد و هرچه کمتر بیابد بر تشنگی‌اش افزوده می‌شود و خود این تشنگی وی را به دیاری رهنمون می‌سازد که چشمه دانایی از بالا و پست وی بجوشد. بی‌آنکه بتواند آن را به دیگران بنمایاند. با وجود این، کوشش برای نمایاندن این دانایی، تلاشگر خویش را حلاج‌وار به دار مجازات می‌آویزد تا زبان در کام کشد و خود وی نیز قسمتی از «راز»های این جهانی شود.



کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه. (۱۳۸۲). ترجمه مهدی شریعتی.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۷۱). رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، تصحیح و مقابله وحید دستگردی، تهران: فروغی.
- _____ . (۱۳۶۵). سخنان پیر هرات، محمدجواد شریعت. تهران: کتاب‌های جیبی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۷). لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). با کاروان حله. تهران: علمی.
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲). اللمع فی التصوف، ترجمه مهدی محبتی. تهران: اساطیر.
- سنایی، مجدودین آدم. (۱۳۸۷). حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . (بی‌تا). دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). رساله قشیری، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- مستملی بخاری، محمد. (۱۳۶۳). شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن. تهران: اساطیر.
- معین، محمد. (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ممتحن، مهدی و زهرا سلیمانی. (۱۳۹۰). «قرآن، رخ‌نمایی و بالندگی علوم بلاغی»، فصلنامه علمی پژوهشی فدک سبزواران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، سال دوم، شماره هشتم.
- میبیدی، رشیدالدین. (۱۳۴۴). کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: دانشگاه تهران.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۴). کشف‌المحجوب، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی. تهران: سروش.